



دردآمد:

در دوره غربت انقلاب، مبارزه می کرد...

« شیوه های مبارزاتی شهید سعیدی » در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین عبدالمجید معادیخواه

حجت الاسلام معادیخواه به رغم آنکه همکاری مستمری با شهید سعیدی نداشته، ولی به دلیل آنکه خود از مبارزین ثابت قدم و پیگیر بوده است، شیوه های مبارزاتی آن شهید بزرگوار و مرتبت و ارزش مبارزه در آن سال های سنگین را به نیکی می شناسد و لذا تکریم و تحلیل وی از شهید سعیدی شایان تأمل بسیار است. با تشکر از ایشان که با شاهد یاران به گفت و گو نشستند.

سعیدی که با خط خودشان نوشته بودند، نوشتیم و تکثیر کردیم، متأسفانه در جریان پاکسازی هائی که بارها انجام دادیم، نمی دانم دفتری را که ایشان این درس ها را به خط خود نوشته بود، چه کردم که جای تأسف دارد. یک فردی هم دفترچه آقای سعیدی را آورد به ما داد که مرحوم سعیدی به شوخی به او می گفت: « حاج محمود دو چرخه پژو، کارش دو چرخه سازی و مغازه اش در باغ فردوس پیچ شمیران بود و خودش هم نمی دانست چه چیزی را آورده و به ما داده! یک سند از این کار در مجموع اسنادی که از مرحوم سعیدی چاپ شده، هست و آن این است که تلفن آقای سعیدی شنود می شده و یک کسی از آقای سعیدی چیزی را با اشاره طلب می کند که شنونده می فهمد که او منظورش ولایت فقیه امام است. آقای سعیدی هم در پاسخ می گوید نزد فلانی است و دارد روی آن کار می کند و ساواک متوجه می شود که ما داریم اینها را تکثیر می کنیم، ولی اینکه چرا در آن مقطع اقدامی نکردند، باید در اسناد ساواک جستجو کرد دو علت آن را بیرون آورد. شرح آن دستگاه پلی کیبی را من در « جام شکسته » داده ام که هیئت هائی بودند به نام هیئت مکتب المهدی و چند هیئت دیگر که با هم ادغام شده بودند و کارهائی در آنجا انجام می شد. ما به بهانه اینکه درس هائی در این جلسات مطرح می شوند، باید چاپ شوند، خودمان را به دستگاه تکثیر مجهز کردیم. آن روزها دستگاه تکثیر، فراوان نبود و چیزی مثل قاچاق بود. بنابراین مرحوم آقای سعیدی این دفتر را برای ما فرستادند و من هم با آن دستگاه، با حروف خیلی ریز در ۴۲، ۴۳ صفحه آن را تکثیر کردم. بخشی از اسناد مربوط به این کار هم در کتابی که برای آقای لاجوردی منتشر شده، هست. اسنادش هست، ولی نامی از افراد نیست. آنجا اگر کسی بخواهد این اسناد را ببیند، باید تحت عنوان شیخ حسن نصیری ببیند، برای اینکه آقای لاجوردی یکی از کسانی بود که این درس ها را در بازار به شکل تقریباً نیمه علنی پخش می کرد، یعنی به هر کسی که آشنا بود، می داد. اینها را در جعبه کفش

می کند. در بخشی از این سال ها سکوت مطلق حاکم است، البته از سال ۴۷ به بعد به دلایلی شرایط خاصی پیش می آید. یکی از این دلایل فوت مرحوم آقای حکیم است که منشاء جنب و جوش می شود. کسی که می خواهد زندگی مرحوم سعیدی را مطالعه کند، درخشش اصلی او را در نخواهد یافت، مگر ویژگی های سال های ۴۴ تا ۴۹ را بشناسد. تلاش ایشان این بود که دست کم در مسجدی که هست، یاد و نام امام، فراموش نشود و به هر بهانه ای که هست، حتی اگر مسئله گفتن هم هست، اسم ایشان بیاید. آنچه که باعث نوعی همکاری هر چند کوتاه مدت من و ایشان شد، انتشار درس های ولایت فقیه بود که نخستین بخش از اینها با دستگاه پلی کیبی که در اختیار بنده بود، منتشر شد که من وقتی به آقای هاشمی رفسنجانی گفتم اینها باید تکثیر بشوند، شرایط به گونه ای بود که ایشان با ناامیدی گفت که امکانات و وسایل موجود نیست و وقتی شنید امکاناتی در اختیار ما هست، خوشحال شد. به ایشان گفتم که آقای سعیدی، این درس ها را از رادیو بغداد پیاده کرده، بنابراین با نقش آقای هاشمی که قبلاً با آقای سعیدی همکاری داشتند، شش درس از دروس ولایت فقیه را با همکاری آقای

بعد از تبعید امام به تدریج غربت نهضت آغاز شد که دوره خاموشی است. ویژگی های مرحوم سعیدی در این فاصله جلوه می کند. در بخشی از این سال ها سکوت مطلق حاکم است. کسی که می خواهد زندگی مرحوم سعیدی را مطالعه کند، درخشش اصلی او را در نخواهد یافت، مگر ویژگی های سال های ۴۴ تا ۴۹ را بشناسد. تلاش ایشان این بود که دست کم در مسجدی که هست، یاد و نام امام، فراموش نشود و به هر بهانه ای که هست، حتی اگر مسئله گفتن هم هست، اسم ایشان بیاید.

از کجا و چگونه با آیت الله سعیدی آشنا شدید؟
دورادور ایشان را می شناختم. در محلی که بودند با چند تن از ائمه جماعات در آن منطقه مباحثه داشتند که یکی از اینها یعنی آقای وثوق که داماد مرحوم آشیخ عباس تهرانی بود و تحصیلات فقهی اش بیشتر در نجف بود و در تهران در همین منطقه، مسجدی را اداره می کرد، نسبت دوری هم با ما داشت. ایشان در واقع با عموی ما باجناب بود. یکی هم آقای بطحائی گلپایگانی بودند که نمی دانم زنده هستند یا نه و مقداری از شرح لمعه را پیش ایشان خواندم. اینها با آقای سعیدی مباحثه فقهی داشتند. ویژگی برجسته ایشان این بود که در دوره غربت انقلاب، همچنان تلاش می کرد که این شعله در مسجد خودش خاموش نشود. غربت انقلاب که می گوئیم، در واقع باید زمان را دوره بندی کنیم. از سال ۴۰ که نهضت شروع شد تا ۴۳ و ۴۴، در محافل متدینین، فراگیر بود و این حرکت با اجماع فقها شروع شد و طبعاً همه دین باورانی که در قلمرو هر مرجع تقلیدی بودند، ناگزیر این حرکت را به عنوان یک حرکت دینی پذیرفته بودند. شروع حرکت با اجماع بود. این البته از شاهکارهای امام در آغاز کار است که خودش بحث مفصلی را می طلبد. با فشارها به تدریج ریزش هائی شروع شد که آن هم شرحی دارد، ولی به هر حال اوج حرکت در محرم ۴۲ بود. هر چند در آن مقطع هم ریزش هائی پیش آمده بود، ولی همچنان همه متدینین در صحنه بودند تا ۱۵ خرداد که بالاخره این نهضت با خشونت سرکوب شد که به ظاهر شکست نهضت بود، اما در واقع موفقیت بزرگی بود که به هر حال بین رژیم و مردم یک شط خونی پدید آمد که دیگر امکان سازش نبود. امام تحت فشار احساسات و عواطف مردم آزاد شدند و جشن ها برگزار شد و امام چند ماهی باشکوه و عظمت در قم بودند. بعد از تبعید امام به تدریج غربت نهضت آغاز شد، یعنی از سال ۴۴ به بعد تا سال ۴۹، ۵۰ دوره خاموشی است. از این سال داستان دیگری شروع می شود که شرائط آن متفاوت است. ویژگی های مرحوم سعیدی در این فاصله جلوه

می گذاشت و از آن جعبه ها برمی داشت و به افراد می داد. آقای لاجوردی چند تا تراکت مربوط به بازی ایران و اسرائیل را هم آورد و با آن دستگاه تکثیر کرد. در آن ماجرا عده ای به هواپیمائی ال - آل حمله کردند که به گروه ال - آل معروف شد. آقای لاجوردی را گرفتند. او در بازجویی مقاومت کرد و گفت: کسی که اینها را به ما می دهد فردی است به نام شیخ حسن نصیری. پرسیده بودند شیخ حسن نصیری کیست؟ گفته بود آقای مطهری در حسینیه ارشاد، او را به من معرفی کرده. کار تا اینجا پیش آمد که آقای مطهری را بردند و بازجویی مختصری هم کردند، منتهی آقای مطهری گمان می کرد که یادش نیست، یعنی فردی را به ایشان معرفی کرده، ساواک هم از ایشان پذیرفت و فشاری نیاورد. فشار هم می آورد به جانی نمی رسید، چون چنین چیزی وجود خارجی نداشت، بنابراین بخشی از این اسناد تحت عنوان شیخ حسن نصیری در کتاب آقای لاجوردی هست.

به حضرت امام نوشته که بخشی از آنها در کتابی که درباره مرحوم سعیدی چاپ شده هست و بخشی هم در اسناد امام که اخیراً چاپ شده است.

برخی گفته اند که به شهادت رساندن آیت الله سعیدی پس از رحلت آیت الله حکیم، شاید نوعی زهر چشم گرفتن از امام و باران ایشان بوده تا دامنه تبلیغات امام را محدود کنند.

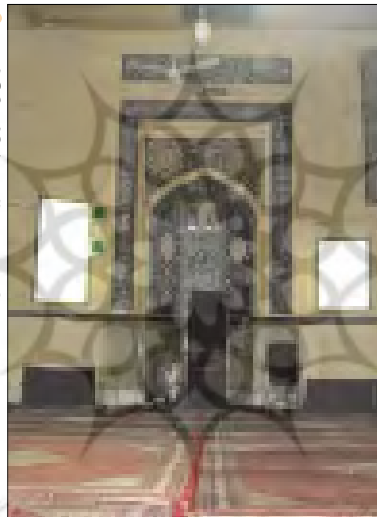
به هر حال بازداشت ایشان که دلیل روشنی داشت. ایشان با نوشتن آن نامه به علما و اعتراض به اینکه چرا ساکت هستید و وارد میدان مبارزه نمی شوید، در واقع مخالفت صریح خود را با رژیم اعلام کرده و مستقیماً وارد میدان مبارزه شده بود، ضمن اینکه شوندهائی هم که گفتم و مسئله ضرورت ولایت فقیه را نشان می داد، وجود داشت، بنابراین دستگیری ایشان دلیل روشنی داشت، ولی اینکه داخل زندان چه اتفاقی افتاده، باید تحقیق شود. چندین فرض

اطلاعات تخلیه می کرد و بعد او را از بین می برد. اسنادی که از آیت الله سعیدی باقی مانده، چنین احتمالی را منتفی می کند. پژوهشگر باید این اسناد را ببیند، اما تا جایی که من مطالعه کرده ام، بازجویی ها مختصر است و هنوز به مرحله خاصی نرسیده است. فرض سوم این است که ایشان را تحت فشار جسمی و روانی خاصی قرار داده اند و بی آنکه بخواهند، منتهی به شهادت ایشان شده است. البته این فرض نسبت به فرض اول و دوم معقول تر است که باز جو فشاری آورده که منتهی به قتل ایشان شده. فرض چهارم هم این است که ایشان در اثر سکت از دنیا رفته است. مقایسه این چهار فرض و مستند کردن آنها نیاز به کار تحقیقی دارد.

آیا نامه ای که آیت الله سعیدی به علما نوشتند، نتیجه ای هم داشت؟

مشکل بتوان به دقت ارزیابی کرد که تک تک افرادی که این نامه ها را دریافت کرده اند، چه احساسی داشته و چه اقداماتی کرده اند، اما نکته مهم این است که شهادت ایشان آن چنان تأثیری گذاشت که این چیزها در آن گم می شد. آنچه که به طور مشخص اثر گذار شد، خود این خبر بود که ایشان در زندان به شهادت رسیده است، چون کسی از تعبیر مرگ استفاده نمی کرد و همه از شهادت ایشان می گفتند، بنابراین بازتاب این خبر بسیار وسیع و مؤثر بود و بقیه مسائل در مقایسه با این خبر به نظر نمی آیند. این نامه شاید برای سیصد چهارصد نفر از علما پست شده بود.

پس از تبعید امام، سکوت و خفقان زیادی بر جامعه حاکم می شود. آیت الله سعیدی در چنین جوی سکوت را می شکند و به مبارزه می پردازد. این رویکرد، دو سؤال را مطرح می سازد. یکی اینکه قضیه سرمایه گذاری امریکائی ها در ایران چه اهمیتی داشت که تا این حد، حساسیت ایشان در برانگیختن و سؤال دوم اینکه چرا دیگران سکوت کردند؟ فضای کلی جامعه در آن مقطع، فضای مبارزه با امریکا بود و گفتمان غالب در محافل مبارزاتی، گفتمان غلبه سرمایه داری امریکا بر جامعه بود. تبعید امام هم که عمدتاً در اعتراض به احیای کاپیتولاسیون صورت گرفت. مرحوم آقای سعیدی از هر امکانی برای گرم نگه داشتن تنور مبارزه، استفاده می کرد. این طور نبود که فقط مسئله سرمایه گذاری امریکائی ها باشد که منتهی به بازداشت ایشان شد، ولی ایشان از ساده ترین مسائل تا پیچیده ترین سعی می کرد برای یادآوری نام امام استفاده کند، مثلاً ایشان جزوه ای در مذمت سیگار چاپ کرده بود با عنوان «ای انسان! خود را دودکش مکن!» او در این جزوه فتوای مختلف را جمع آوری کرده بود تا اثبات کند که سیگار کشیدن از نظر شرعی، مشکل دارد. اگر کسی نگاه می کرد، می دید که همه جزوه به نوعی به ترویج نام امام برمی گردد، چون ایشان مثلاً نوشته بود که فلان مرجع یا عالم سیگار می کشد، ولی آیت الله العظمی خمینی سیگار نمی کشند و در واقع نوعی اعلام مخالفت با آن مراجع و علما هم بود، ولی در عین حال آن چیزی که برای مرحوم سعیدی اصل بود، این بود که این شعله خاموش نشود و از هر بهانه ای هم استفاده می کرد. آن موقع هم نگاه ها معطوف به امریکا و روابط ایران و امریکا بود و گروه ها هم به تدریج داشتند اعلام موجودیت می کردند و شعارهای ضد امریکائی کم و بیش داشت مطرح می شد و فضا، چنین فضائی بود، بنابراین اگر کسی بخواهد به این مسئله نگاه کند، باید از این زاویه نگاه کند که مرحوم آیت الله سعیدی نمی توانست بپذیرد که دیگر نامی و نشانی از امام نباشد، اما دیگران مختلفند و هر کدام روشی دارند. مثلاً فرض کنید مرحوم آقای طالقانی، ساکت نبود. در همین



مسجد خمینی بن جعفر (ع) پایگاه مبارزات آیت الله سعیدی



وجود دارد. فرض اول این است که ایشان در شرایطی قرار گرفته که برای نیروهای مبارز از جانب او خطری باشد و بنابراین اجتهاد کرده که موضوع را منتفی کند. این فرض خیلی بعید است چون کسی که عمری برای اعتقاد خودش مبارزه و مقاومت کرده و پایبند احکام دینی است، دست به انتحار نمی زند. فرض دوم این است که ایشان را عمدتاً کشته باشند که یک مقدار بعید است. چون اسنادی که مانده حاکی از این نیست که بازجویی های ایشان به اتمام رسیده باشد. ساواک ابتدا شخص را تا جایی که می توانست از

یک وقت هست مطلبی مستند به خاطره است که خاطره می تواند راست باشد یا دروغ باشد، ولی این مطالب را عرض کردم که اگر کسی خواست به سند محکم هم برسد، از این راه ها ممکن باشد. ارتباط بنده با آقای سعیدی در همین حد بود. بعد هم نامه ای را که ایشان در قضیه سرمایه داری های امریکائی برای علما پست کردند، ما برایشان تکثیر کردیم. بعد از این قضیه دیگر پیش نیامد که من آقای سعیدی را ببینم تا وقتی که خبر شدیم ایشان در زندان قزل قلعه به شکل شهادت گونه ای از دنیا رفته و این در فضائی بود که آیت الله حکیم فوت کرده بود و نیروهای طرفدار نهضت، سعی می کردند مرجعیت امام را تبلیغ کنند. روزی این خبر به ما رسید که ما در مجلس بزرگداشت آقای حکیم در مسجد تجریش جمع شده بودیم که در آن فضا سعی شد تقیه را کنار بگذاریم و صراحتاً از امام نام ببریم. شاید اولین جلسه ای که از آقای سعیدی نام برده شد، همین مجلس بود و بعد از آن هم شهربانی ما را دستگیر کرد.

از نوع ارتباط آیت الله سعیدی با حضرت امام خاطره ای دارید؟

من چیزی که به اطلاعات خودم برگردد، ندارم که بگویم، بلکه اطلاعات من هم در حد همان نامه هائی است که ایشان

شهادت ایشان تأثیر بسیار گسترده و عمیقی گذاشت. ویژگی هائی که ایشان داشت، باعث شد که نیروهای مبارز، به شدت تحت تأثیر قرار گرفتند و حتی چند حرکت علنی هم شد و مثلاً در قم، مجلس ترحیم ایشان مسئله ساز شد. به طور کلی یک موج مؤثر از شهادت ایشان پدید آمد که شاید بتوان گفت تا پیروزی انقلاب هم ادامه یافت.



آشنائی بیشتری دارند، سؤال شود.

خبر شهادت ایشان چه تأثیری در جامعه گذاشت؟
تأثیر بسیار گسترده و عمیقی گذاشت، یعنی ویژگی‌هایی که ایشان داشت، باعث شد که نیروهای مبارز، به شدت تحت تأثیر قرار گرفتند و حتی چند حرکت علنی هم شد و مثلاً در قم، مجلس ترحیم ایشان مسئله ساز شد. در تهران چند مجلس ترحیم بزرگ گرفته شد که یکی در همان خیابان غیائی بود که تمام خیابان‌ها و کوچه‌ها پر از جمعیت شد. اولین مجلسی که برای آقای حکیم گرفتند، عملاً به مجلس ترحیم آقای سعیدی تبدیل شد و به طور کلی یک موج مؤثر از شهادت ایشان پدید آمد که شاید بتوان گفت تا پیروزی انقلاب هم ادامه یافت. یکی هم شهادت آقای غفاری بود. شخصیت این دو با هم فرق می‌کرد، اما خبر شهادتشان به گونه‌ای بود که هر دو سمبل شهدای روحانیت شدند و پشتوانه بخش زیادی از شعرا، همین شهادت‌ها بود. به هر حال خبر شهادت ایشان، موج‌گذاری نبود، موجی بود که ماندگار شد.

به نظر می‌رسد امروز نام چندانی از ایشان نیست. به نظر شما علت این کم لطفی چیست؟

من چنین احساسی ندارم. شما در مقایسه با چه کسی می‌گوئید که نام ایشان کمتر می‌آید. در اوج مبارزات و روزهای منتهی به پیروزی انقلاب، یکی از شعارهای محوری مردم، شهادت آقای سعیدی بود. جاهانی به نام ایشان نامگذاری شد. بعد از انقلاب هم چند بار از ایشان تجلیل شد، منتهی اگر اشکالی هست، مربوط به نوع تبلیغات ماست که چون با برنامه نیست و پشت آن کار فکری و تحقیقی عمیقی وجود ندارد، ممکن است که تأثیر مناسبی نگذارد. ما اگر برای زنده نگهداشتن یاد و نام چهره‌هایی که سرمایه‌های این نهضت هستند، برنامه‌ریزی دقیقی داشته باشیم، آنها نیازی به یاد ما ندارند. فرض بفرمائید شخصیت‌هایی مثل آیت الله مطهری، آیت الله

بهبشتی، آیت الله طالقانی، آیت الله سعیدی و بسیاری دیگر که سرنوشتشان یا شهادت یا مرگ شهادت‌گونه بوده است، سرمایه‌های یک ملتند و اینها بنا به نص صریح قرآن زنده‌اند و نزد خدای خویش روزی دارند و لذا نیازی به ما ندارند، ولی برای ما پشتوانه هستند و اگر ما برای آنها یادمانی بگیریم و آثاری را چاپ کنیم، در واقع به آنها خدمتی نکرده‌ایم، بلکه در واقع این ما هستیم که از این ظرفیت باید استفاده کنیم، یعنی این مائیم که باید بهره کافی از وجود آنها ببریم. برای رسیدن به چنین هدفی، نیاز به کارهای دقیق و با برنامه داریم، اما شیوه کار ما چگونه است؟ هر چند وقت یک بار یک عده جمع می‌شوند و یاد و نام یکی از بزرگان را زنده می‌کنند و به دیگران کاری ندارند. یک عده‌به‌آقای طالقانی علاقه دارند، درباره ایشان می‌نویسند و یادمان برگزار می‌کنند و دیگران را از یاد می‌برند، از آن طرف عده دیگری شهدای هفت تیر را پاس می‌دارند و از بقیه غافل می‌شوند و به هر حال برنامه دقیق و منسجم و جامعی برای شناخت عمیق و دقیق و علمی از این سرمایه‌ها وجود ندارد و کارهایی هم که انجام می‌دهیم سطحی و جزئی‌نگر و مقطعی است و لذا تأثیر آنها هم همین گونه است. ما اگر نگاهمان را کلان کنیم و بدانیم به ذخیره‌های انقلاب چگونه بنگریم و از آنها چگونه بهره ببریم، از این ظرفیت استفاده بیشتری خواهیم کرد. ما به بی برنامه و بی‌روش بودن، تقریباً عادت کرده‌ایم و مشکل اساسی ما این است. ■

شخصیت‌هایی مثل آیت‌الله مطهری، آیت‌الله بهبشتی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله سعیدی و بسیاری دیگر که سرنوشتشان یا شهادت یا مرگ شهادت‌گونه بوده است، سرمایه‌های یک ملتند و اینها بنا به نص صریح قرآن زنده‌اند و نزد خدای خویش روزی دارند و لذا نیازی به ما ندارند، ولی برای ما پشتوانه هستند و اگر ما برای آنها یادمانی بگیریم و آثاری را چاپ کنیم، در واقع به آنها خدمتی نکرده‌ایم، بلکه در واقع این ما هستیم که از این ظرفیت باید استفاده کنیم

نیمه مخفی معتقد بودم، یعنی معتقد بودم که اگر در هیئت‌ها چند نفر مبارز حضور داشته باشند که از میان هر کدام از آنها، یک نفر با هیئت دیگر در ارتباط باشد، کار آئی بیشتری خواهند داشت و بر اساس همین، ده دوازده تا از این هیئت‌ها را هم سازماندهی کردم، بی آنکه به آنها بگویم که داریم کار تشکیلاتی می‌کنیم. بعد هم به فکر ایجاد تشکیلات مخفی تری افتادیم، به این ترتیب که از میان اینها افرادی را که اهل مبارزه علنی نیستند و به آنها اطمینان بیشتری هست، انتخاب و سازماندهی کنیم تا رابط بین این هسته‌ها باشد که عمر این تشکیلات خیلی طولانی نشود و من دستگیر شدم، ولی واقعیت این است که شرایط به گونه‌ای بود که اگر یک روحانی می‌خواست به مبارزه ادامه بدهد، اگر هم مثل من معتقد به رعایت اصول مبارزه مخفیانه بود، گاهی ناچار می‌شد از این اصول تخطی کند. آن مقداری که من از آقای سعیدی شناخت دارم، ایشان قائل به مبارزه مخفی نبود، البته باید از کسانی که با ایشان

قضیه مرحوم آقای سعیدی، ایشان تبعید شد، چون برای تجلیل از آقای سعیدی، همراه با آقای دکتر شبیانی و اهالی مسجدش به مسجد آقای سعیدی رفت و در آنجا را به زور باز کرد. هر کسی که وارد مسجد آقای طالقانی می‌شد، نشانه‌های زنده بودن نهضت را می‌دید، ولی اینکه در هر شرایطی نام امام را علناً بیاورد، این طور نبود و این روش را نداشت و روش دیگری داشت. یا فرض کنید آقای مروارید. ایشان در طول این مدت، هیچ وقت ساکت نبود، اما ممنوع المنبر که می‌شد، عملاً منبری در اختیار نداشت. عده‌ای معتقد به مبارزات زیرزمینی بودند و اساساً مبارزه علنی را قبول نداشتند. اینها هم عده‌ای بودند که کارهایی می‌کردند، بعضی‌هایشان لو رفتند، بعضی‌ها نرفتند. اینها مبارزه علنی را قبول نداشتند و می‌گفتند تلفاتش بیشتر از خاصیتش است. می‌گفتند باید نیروها را متشکل و حفظ کرد و هنگامی که آماده شدند، از آنها استفاده می‌کردند. به هر حال هر یک از اینها نیاز به پژوهش‌های گسترده دارد. روش آقای سعیدی مبارزه علنی علیه رژیم بود و از اینکه دیگران چنین روشی نداشتند، رنج می‌برد.

در اسناد ساواک، به موردی برمی‌خوریم که ساواک ادعا می‌کند که ایشان دنبال تاسیس حزب خمینیسیم است و دیگر سندی که حاکی از ارتباط ایشان با مؤتلفه است. به نظر شما نگاه ایشان نسبت به تشکل چه بوده است؟
این را باید از کسانی پرسید که با ایشان به طور مستمر کار می‌کردند. همکاری من با ایشان، گذرا و مختصر بوده است. آنچه که در نگاه نخستین و در برخوردی‌هایی که با ایشان داشتم و آنچه که در اسناد مطالعه کرده‌ام، تصور می‌کنم که ایشان اصولاً اهل مبارزه مخفی نبود. در شیوه‌ای هم که در ارتباط با جزوه ولایت فقیه عرض کردم، دلیلی ندارد که وقتی کسی تلفن می‌زند که آیا این جزوه را داری، بگوید که دارم و نزد فلانی است. روحیه ایشان روحیه کار تشکیلاتی

زیرزمینی نبود و اگر در این کار وارد می‌شد، مضر بود. ایشان اهل مبارزه علنی بود و اگر تشکیلات مخفی هم به راه می‌انداخت، خیلی زود علنی می‌شد. **از نکته بینی و شوخ طبعی ایشان نکته‌ای می‌دانید؟**
من چون حشر و نشر زیادی با ایشان نداشتم، خیلی نمی‌توانم از این جنبه خاطره‌ای را نقل کنم، ولی از کسانی که با ایشان حشر و نشر داشته‌اند، زیاد شنیده‌ام که شوخ طبع بوده است. همان مورد حاج محمود دوچرخه‌پز را هم که گفتم، از این نمونه است. من علاقه به کارهای مخفی و غیرعلنی داشتم و از هر ارتباطی که باعث می‌شد سر زبان‌ها بیفتم و سروکارم به ساواک بیفتد پرهیز داشتم و ارتباط من با آقای سعیدی هم از طریق آقای هاشمی صورت گرفت. من به طور طبیعی به مسجد آقای سعیدی نمی‌رفتم. مسجد آقای طالقانی هم برای سخنرانی می‌رفتم و با اینکه نهایت احتیاط را می‌کردم، ولی باز همین کار هم با شیوه مبارزه مخفی که انتخاب کرده بودم، سازگار نبود و برمی‌گردد به درهم برهم بودن کار مبارزه در آن دوران. اگر می‌خواستم بر اساس پسند و تفکر خودم حرکت کنم، نباید در هیچ‌جا سخنرانی کنم، ولی مثلاً مرحوم آقای باهنر در مسجد آقای طالقانی، ممنوع المنبر می‌شد و آقای طالقانی به ما می‌گفت: «در این ماه رمضان کسی نیست، شما بیایید صحبت کنید.» اگر این ضرورت‌ها نبود، عمر کارمان هم طولانی‌تر می‌شد. مدتی که گذشت دستگیر شدیم، در حالی که همانطور که در جام شکسته هم اشاره کرده‌ام، من به نوعی تشکل

